تامس آگدِن

موضعِ اوتیستیک ـ مجاور

دو جستار در تکمیل مفاهیم ملانی کلاین

انتخاب و ترجمه: مهدی حبیب‌زاده

نشرنی

فهرست مطالب

سخن مترجم ۷

دربارهٔ ساختار دیالکتیکی تجربه: پاره‌ای استلزامات بالینی و نظری ۱۱

تجربه به شیوهٔ افسرده‌وار ۱۳

تجربه به شیوهٔ پارانوئید ـ اسکیزوئید ۱۹

شیوهٔ اوتیستیک ـ مجاورِ ایجاد تجربه ۳۱

ملاحظات نهایی ۴۳

یادداشت ۴۴

دربارهٔ مفهوم موضع اوتیستیک ـ مجاور ۴۹

مقدمه ۴۹

سامان‌یابی بدوی تجربه ۵۱

ماهیت تجربهٔ تحت سیطرهٔ حواس ۵۲

تجربهٔ اوتیستیک ـ مجاور و اختلال اوتیسم ۵۸

ماهیت اضطراب اوتیستیک ـ مجاور ۶۴

شیوه‌های دفاعی اوتیستیک ـ مجاور ۶۶

«درونی کردن» در موضع اوتیستیک ـ مجاور ۷۰

اضطراب اوتیستیک ـ مجاور و قدرت پیونددهندهٔ نمادها ۷۳
خلاصه ۷۶
یادداشت ۷۷

واژه‌نامه ۷۹
فهرست منابع ۸۱

سخن مترجم

تامس آگدن از چهره‌های شاخص روان‌کاوی در آمریکاست که خصوصاً در بسط و تعمیق رویکرد «روابط ابژه‌ای» سهم بسزایی داشته است. «روابط ابژه‌ای» عنوان کلی یکی از مکاتب اصلی روان‌کاوی است که عمدتاً در بریتانیا و با تکیه بر بخشی از آموزه‌های فروید دربارهٔ رشد جنسی ـ روانی بسط و گسترش یافت و بر اهمیت نقش روابط کودک با والدین یا مراقبان و بازنمودهای درونی آن‌ها در رشد و شکل‌گیری شخصیت تأکید می‌کرد، بازنمودهایی که ریشه در نحوهٔ تعامل با والدین و مراقبان دارند و در بزرگ‌سالی به الگوی روابط اجتماعی شکل می‌دهند. آگدن که یکی از پرکارترین نویسندگان حوزهٔ روان‌کاوی است و عمدتاً به حساسیت و باریک‌بینی‌اش دربارهٔ اسلوب‌های سخن و گفتار در تجربه‌های روان‌کاوانه و ادبی شهره بوده، در نظرورزی بالینی عمدتاً متأثر از مهم‌ترین چهره‌های نظریهٔ «روابط ابژه‌ای» نظیر کلاین، وینیکات و بیون بوده است. او خود یکی از دلایل اصلی تعلق خاطرش به روان‌کاوانی چون وینیکات، فربرن، بیون، میلنر و سیگال را این می‌داند که آن‌ها، بر خلاف پیروان رویکرد «روان‌شناسی ایگو» در آمریکا، با ذهن و آغوش بازتری پذیرای بیماران سایکوتیک یا جوانب سایکوتیکِ تجربهٔ بیماران نوروتیک بوده‌اند.

توجه آگدن به نحوهٔ هم‌رسانی و برقراری گفتار که محور اصلی درمان روان‌کاوی

است، در ابعادی وسیع‌تر، معطوف به جوانب روانی گوناگونی می‌شود که نحوهٔ بودن، احساس کردن، اندیشیدن و سخن گفتن را به چند طریق تعریف می‌کنند. این جوانب در قالب شیوه‌هایی برای شکل دادن به تجربه صورت‌بندی می‌شوند. او، با همین دیدگاه، مشخصاً در دو مقاله‌ای که در کتاب حاضر درج شده‌اند به بسط مفهوم موضع در روان‌کاوی کلاینی پرداخت. آگدن در مقالهٔ «دربارهٔ ساختار دیالکتیکی تجربه» برای نخستین بار با گسترش چارچوب نظری کلاین و با الهام از پژوهش‌ها و مشاهدات بالینی فرانسس تاستین، استر بیک و دانلد مِلتزر دربارهٔ کودکان مبتلا به اوتیسم ــ در کنار «موضع پارانوئید ـ اسکیزوئید» و «موضع افسرده‌وار» که پیش‌تر کلاین صورت‌بندی کرده بود ــ مفهوم «موضع اوتیستیک ـ مجاور» را مطرح کرد. او در اطلاق عنوان «موضع» به این جنبه از تجربه، آن را نه‌صرفاً به صورت مرحله‌ای از رشد بلکه شیوه‌ای برای ایجاد تجربه و سامان بخشیدن به سوبژکتیویته در نظر می‌گیرد که در سراسر زندگی شخص حضوری درهم‌تنیده با شیوه‌های «پارانوئید ـ اسکیزوئید» و «افسرده‌وار» دارد. از این دیدگاه، تجربه‌اندوزی و سوژه شدن در قالب تعیّنی چندعاملی صورت می‌گیرد و حاصل برهم‌کنش دیالکتیکی این سه شیوه یا موضع است. این شیوه‌ها در روند رشد در هم گره می‌خورند، جملگی در شکل‌گیری ساختار سوژه نقش دارند و مدام یکدیگر را خلق، حفظ و نفی می‌کنند؛ از این رو در این‌جا تجربه به طور کلی حاصل دیالکتیک آن‌ها تلقی می‌شود. به‌علاوه، اختلال‌ها و آسیب‌های روانی را می‌توان بر مبنای این سه شیوه یا موضع تبیین کرد، ضمن آن‌که نحوهٔ برقراری انتقال و انتقال متقابل در روند روان‌کاوی را نیز می‌توان بر حسب این شیوه‌ها فهمید. در عین حال این شیوه‌ها از حیث نحوهٔ نمادپردازی، تمهیدهای تدافعی، درجهٔ [شکل‌گیری] سوبژکتیویته و روابط ابژه‌ای با هم متفاوتند. مشخصهٔ بارز شیوهٔ افسرده‌وار قابلیت درک «خود» و دیگری در مقام سوژه و توان تفسیرگری و تفکر نمادین و فهم تداوم تاریخی است، و درنتیجه با بروز عواطفی چون شرم، احساس گناه، ماتم و دغدغه‌مندی در قبال دیگری همراه است. شیوهٔ پارانوئید ـ اسکیزوئید عمدتاً با مکانیسم‌هایی مانند انکار، دوپاره‌سازی و همانندسازی برون‌فکنانه مشخص می‌شود که ضعف در شکل‌گیری روابط ابژهٔ پایدار، ناتوانی از ایفای

نقش سوژه به عنوان واسطهٔ میان نماد و امر نمادین‌شده و نبود درک افکار و احساسات به منزلهٔ پدیده‌هایی برآمده از «خود» را در پی دارد. در این شیوه، تجربه به عنوان ماحصل روابط بین‌سوژه‌ای و در بستر تداوم تاریخی درک نمی‌شود؛ با این حال، این شیوه پشتوانهٔ مهمی را برای احساس بی‌واسطگی و انضمامی بودن تجربهٔ زیسته فراهم می‌کند.

شیوهٔ اوتیستیک ـ مجاور، که ابتدا در مقالهٔ «دربارهٔ ساختار دیالکتیکی تجربه» مطرح و در مقالهٔ «دربارهٔ مفهوم موضع اوتیستیک ـ مجاور» مفصلاً تشریح شده، بیان‌گر بدوی‌ترین شکل سامان‌یابی روانی است که در ادراکات و اثرپذیری‌های حسی و تجربه‌های بدنی و پیشانمادین ریشه دارد. این شیوه نیز بخشی از روند رشد متعارف را تشکیل می‌دهد که نیازمند سامان دادن به حواس خصوصاً ادراکات در سطح پوست است و در آن تماس و مجاورت حسی نقشی محوری ایفا می‌کند. این شیوه پس‌زمینهٔ روند رشد جنسی ـ روانی است، چرا که نوزاد در وهلهٔ نخست از طریق الگوهای حسی، نظیر تماس‌های پوستی یا چشمی، بوها و ریتم‌ها، است که به درکی از کران‌مندی و هویت «خود» دست می‌یابد و می‌تواند به واقعیت ساختار بدهد. اولین بارقه‌های «من بودن» در پیوند مستقیم با بدن مادر و تماس‌ها و ریتم‌های برخاسته از آن شکل می‌گیرد. در این شیوه، معنا از طریق ریتم‌ها و اثرپذیری‌های لمسی ایجاد می‌شود و از همین رو تماس میان سطوح «خود» و دیگری اهمیت بالایی دارد. اختلال اوتیسم در کودکان درواقع حاصل تورم و تصلب شیوهٔ اوتیستیک ـ مجاورِ ایجاد تجربه است که کودک را در جهانی از دریافت‌های حسی بی‌زمان و عاری از روابط پویا با ابژه‌ها گیر می‌اندازد و راه تجربه‌گری در مقام سوژه‌ای را که واسطهٔ نمادپردازی و باعث و بانی افکار و احساسات و حس‌های خویش است بر او می‌بندد.

هر یک از این شیوه‌ها وجهی از تجربهٔ «خود» یا «من بودن» را تشکیل می‌دهد: شیوهٔ افسرده‌وار پشتوانهٔ سوژه‌ای تفسیرگر است که از توان خودنگری و درک تاریخ‌مندی برخوردار است؛ در شیوهٔ پارانوئید ـ اسکیزوئید، «خود» عمدتاً به صورت ابژه‌ای در میان دیگر ابژه‌ها درک می‌شود که در معرض حملهٔ افکار و احساسات است؛ در شیوهٔ اوتیستیک ـ مجاور، «خود» بدون قابلیت خودنگری و از رهگذر حس‌های بدنی،

خصوصاً در نسبت با بدن مادر، شکل می‌گیرد. در عین حال هر یک از این شیوه‌ها با اضطراب‌ها و دفاع‌های خاص خودش شناخته می‌شود و در فرایند بالینی نیز به صورتی متمایز بروز می‌یابد. همهٔ آن‌ها در پیدایش وضعیت‌های روانی آسیب‌ناک یا بهنجار و در رشد و بلوغ روانی نقش دارند و خصلتی چندوجهی به تجربهٔ انسانی می‌دهند که دیالکتیک حاصل از آن زمینه‌ساز پیدایش سوژه و معنادار شدن تجربه است.

دربارهٔ ساختار دیالکتیکی تجربه: پاره‌ای استلزامات بالینی و نظری

آن دیگری، که نامش بورخس است، هم‌اوست که چیزهایی برایش اتفاق می‌افتد... من از خلال نامه‌ها از احوال بورخس باخبر می‌شوم... اگر بگویم رابطه‌ای خصمانه با هم داریم اغراق کرده‌ام؛ من این رابطه را می‌زیم و ادامهٔ این زیستن را بر خود روا می‌دارم تا بورخس بتواند ادبیاتش را ساخته و پرداخته کند، و این ادبیات مرا مُحق می‌سازد.

خورخه لوئیس بورخس، «بورخس و من»

شعرمنثور بورخس با عنوان «بورخس و من»[1] (Borges, 1960) چیزی را به ظرافت تمام از هم می‌شکافد که معمولاً توهم وحدت تجربه را تشکیل می‌دهد. من مایلم به شیوه‌ای به‌غایت خام‌دستانه‌تر چارچوبی روان‌کاوانه برای اندیشیدن به مؤلفه‌های فرایندی دیالکتیکی که موجد تجربهٔ انسانی است به دست دهم. به کندوکاو در این ایده می‌پردازم که تجربهٔ انسانی از طریق برهم‌کنش‌های دیالکتیکی میان سه شیوهٔ متفاوتِ ایجاد تجربه ساخته می‌شود: شیوهٔ افسرده‌وار، شیوهٔ پارانوئید ـ اسکیزوئید و شیوهٔ اوتیستیک ـ مجاور.

۱. برای ترجمهٔ فارسی نک: خورخه لوئیس بورخس (۱۳۹۳). **باغ گذرگاه‌های هزارپیچ**. ترجمهٔ احمد میرعلایی. تهران: جویا. ـ م.

مفهوم دو شیوهٔ نخست را ملانی کلاین[1] ارائه و معرفی کرد[۱]، اما شیوهٔ سوم نمایان‌گر تلاش خودِ من برای سنتز، ایضاح و بسط ایده‌هایی است که عمدتاً فرانسس تاستین[2]، اِستر بیک[3] و دانلد مِلتزِر[4] مطرح کرده‌اند. هر یک از این شیوه‌های ایجاد تجربه با نحوهٔ نمادپردازی، شیوهٔ دفاع، کیفیت رابطه با ابژه و درجهٔ [شکل‌گیری] سوبژکتیویتهٔ خاص خودش مشخص می‌شود. این سه شیوه رابطه‌ای دیالکتیکی با هم دارند و هر یک از آن‌ها شیوه‌های دیگر را خلق، حفظ و نفی می‌کند. این تصور که یکی از این سه شیوه بدون رابطه با دو شیوهٔ دیگر عمل کند همان‌قدر بی‌معناست که مفهوم ذهن خودآگاه مستقل از مفهوم ذهن ناخودآگاه؛ هر یک از آن‌ها مجموعه‌ای تهی است که با قطب یا قطب‌های دیگرِ این دیالکتیک پر می‌شود.

من با ارجاعاتی مشخص و جزئی به تجربهٔ روان‌کاوانه به شرح هر یک از این سه شیوهٔ ایجاد تجربه خواهم پرداخت. امیدوارم به این طریق روشن کنم که هر رویداد روان‌شناختی حاصل تعیّنی چندعاملی است، آن هم نه‌فقط بر حسب لایه‌های محتوای ناخودآگاه بلکه همچنین از لحاظ شیوه‌های تجربه که ماتریسی روان‌شناختی را ایجاد می‌کنند که محتواهای ذهنی درون آن موجودیت می‌یابند. بر این اساس، تغییر روان‌شناختی («تغییر ساختاری») بر حسب تغییراتی در ماهیت برهم‌کنش این شیوه‌های ایجاد تجربه به بحث گذاشته می‌شود.

در این مقاله، برای روشن شدن موضوع، عناصری که متضمن هم‌زمانیِ تجربه‌اند، بر خلاف روالشان، در قالب توالی معرفی خواهند شد. مانند تردست تازه‌کاری که به صبر و تحمل تماشاچیانش نیاز دارد تا اولین چوبش را درست هوا بیندازد، من هم در حین ارائهٔ اولین قسمت‌های این مقاله از خواننده می‌خواهم شکیبایی به خرج دهد. سرانجام در انتهای مقاله خواننده باید آن تردستی شود که این شیوه‌های متکثرِ ساختن تجربهٔ انسانی را در حرکت و تنشی زاینده نگه می‌دارد.

1. Melanie Klein (1882-1960)
2. Frances Tustin (1913-1994)
3. Esther Bick (1902-1983)
4. Donald Meltzer (1922-2004)